روزنامه شهروند

فرهنگی . اجتماعی . سیاسی . اقتصادی

www.shahrvand-newspaper.ir

صاحب امتیاز: **جمعیت هلال احمر**

مدیر مسئول: **عبدالرسول وصال**

سردبیر: **سید افشین امیرشاهی**

نشانی: تهران ، فلکه دوم صادقیه
ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح
کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴
کدپستی: ۱۴۸۳۷۷۸۶۱۷
فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰
تلفن: ۷-۴۴۹۵۶۱۰۱
چاپ: جام جم
توزیع: شرکت نشر گستر امروز
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
تلفن سازمان آگهی ها: ۲-۴۴۹۵۶۲۰۰
فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳

telegram.me./Shahrvand_Newspaper
instagram.com/Shahrvand-Newspaper

صفحه آخر

این شرح بی‌نهایت

کسی که از هوای نفس خود اطاعت کند آرزوهای دشمن خویش را برآورده است.
امام جواد(ع)

صبر و فراق

شناخت آن که غم و محنت جدایی را
بمیرد و نبرد سلک آشنایی را
به اختیار نگردد کس از عزیزان دور
ولی چه چاره کنم فرقت قضایی را
مکن به شمع مه و مهر نسبت رخ دوست
که فرق هاست بسی نور آشنایی را
به تیغ پاره که از تن برند و خون ریزند
بدان که گریه خون می کند جدایی را
ضرورت ست که خوانیم لوح صبر و فراق
چو نیست نقش دگر خامه ختایی را
به یاد وصل دل سوخته کند شادم
چنان که مژده ده باغ روستایی را
اگر مشاهده نقد نیست، نقد این است
خزینه‌ای شِمُر، ای دوست، بینوایی را
مخر به نیم جو آن صحبتی که با غرض است
که راحتی نبود صحبت ریایی را
وفای یار موافق مگیر سهل که آن
مفرحی ست عجب بهر جانفزایی را
چو عاشقی به خرابات مست رو، ای دل
به اهل زهد بمان توبه ریایی را
چو، خسروا، ز فراق است هر زمان دردی
هوس نبرد خردمند دیرپایی را
امیرخسرو دهلوی

تقویم تاریخ

ایمیل صفحه آخر: safhehakhar@shahrvand-newspaper.ir

رخداد

- تصرف **بندر گوا** در غرب هند توسط نیروی دریایی پرتغال (۱۵۱۰ میلادی)
- آغاز به کار نخستین **چراغ راهنمایی و رانندگی** خارج از کاخ وست‌مینستر در لندن (۱۸۶۸ میلادی)
- تصویب اعلامیه جهانی **حقوق بشر** با هدف ایجاد و تضمین حقوق و آزادی‌های برابر برای همه مردم (۱۹۴۸ میلادی)
- اعطای جایزه نوبل ادبیات به **سلما لاگرلوف** به‌عنوان نخستین زن برنده جایزه نوبل (۱۹۰۹ میلادی)
- تصویب طرح انتقال مقر **سازمان ملل** به ایالات متحده آمریکا در کنگره این کشور (۱۹۴۹ میلادی)

طلوع

- **کارل گوستاو یاکوبی**- ریاضیدان آلمانی، پدیدآورنده نظریه توابع بیضوی، هندسه دیفرانسیلی و معادلات دیفرانسیل (۱۸۰۴ میلادی)
- **امیلی دیکنسون**- شاعر شهیر آمریکایی، صاحب آثاری چون گزیده‌نامه‌ها و اشعار، مزه میوه ممنوعه، (۱۸۳۰ میلادی)
- **نلی زاکس**- شاعر آلمانی مقیم سوئد (۱۸۹۱ میلادی)
- **الیویه مسیان**- آهنگساز و نوازنده ارگ فرانسوی، از تاثیرگذارترین آهنگسازان سده بیستم، صاحب آثاری چون: چهارنوازی برای پایان دنیا، چهار اتود ریتم، دفتر ارگ (۱۹۰۸ میلادی)

غروب

- **آناستازیوس چهارم**- از پاپ‌های کلیسای کاتولیک رم بین سال‌های ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۴ میلادی، معروف به پاپ صلح‌آور (۱۱۵۴ میلادی)
- **محمدبن احمد اندلسی**- معروف به ابن رشد، فیلسوف نامدار عربی اندلسی، معروف به اورئوس در بین غربی‌ها (۱۱۹۸ میلادی)
- **لوئیجی پیراندلو**- نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس ایتالیایی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۳۴ میلادی، صاحب آثاری چون: همه چیز در کمال، شش شخصیت در جست‌وجوی یک نویسنده، هانری چهارم (۱۹۳۶ میلادی)

قاب کوچک

[ابوالحسن صدیقی و همسرش قدرت‌السادات میرفندرسکی، کنار مجسمه فردوسی در میدان «فردوسی ویلا بورگز» شهر رُم] ۲۱ سال پیش، برابر با بیستم آذر ۱۳۷۴ خورشیدی، ابوالحسن صدیقی، نقاش و مجسمه‌ساز برجسته ایرانی در سن ۱۰۱ سالگی درگذشت. صدیقی از شاگردان کمال‌الملک و دانش‌آموخته مدرسه عالی ملی هنرهای زیبای پاریس بود. تندیس فردوسی در میدان فردوسی تهران و همچنین میدان فردوسی شهر رُم، تندیس حکیم عمر خیام در پارک لاله، تندیس نادرشاه افشار در آرامگاه نادرشاه در مشهد، تندیس حکیم ابوعلی سینا در میدان آرامگاه بوعلی همدان و... از جمله آثار برجسته این مجسمه‌ساز شهیر ایرانی به‌شمار می‌روند.

پارکشهر

پیاده‌رَوی در تهران، حکایت میل و اجبار

شهروند| بانوی عکاس می گوید انگیزه‌هایش را برای پیاده‌روی در تهران از دست داده، او که روزگاری برای کوهنوردی به مناطق مختلف سفر می کرد، این روزها به حکم ضرورت پیاده‌روهای پایتخت را طی می کند. مریم زندی نه تنها برای ثبت پرتره چهره‌های فرهنگی و هنری بلکه برای عکاسی از طبیعت هم فردی شناخته شده است. او که یکی از اهالی تهران است می گوید انگیزه‌هایش برای عکاسی در خیابان و پیاده‌روی از بین رفته است. زندی با این مقدمه تکلیف خود را در برابر این پرسش که تهران شهر پیاده‌روهاست یا خیابان‌ها، مشخص می کند و می گوید از آنجا که دیگر زیاد پیاده‌روی نمی کند، به همین دلیل هم ممکن است اطلاعات جدیدی از مسائل مربوط به پیاده‌روهای تهران هم نداشته باشد. او البته این را نیز اضافه می کند که به دلیل زندگی در این شهر در بسیاری از مواقع ناچار است برای رسیدن به مقصد، بخشی از مسافتی را که در نظر دارد، پیاده‌روی کند، همچنان که وقتی برای خرید به خارج از منزل می‌رود، مجبور به پیاده‌روی است. اما به عنوان یک عکاس مدت‌هاست با دوربین در سطح شهر ظاهر نشده. زندی عقیده دارد عکاس برای عکاسی از سطح شهر مجبور به پیاده‌روی و کشف مناظر و سوژه‌هایی است که ممکن است از سوی دیگر عابران نادیده گرفته شود با این حال نبود احساس امنیت و راحتی باعث شده است او یکی از مهم‌ترین دلایل خود را برای پیاده‌روی در تهران از دست بدهد.

مزاحمت‌ها و آلودگی هوا

البته این موضوع تنها مختص این عکاس نیست و جامعه عکاسی به خصوص عکاسان خبری تا به حال بارها انتقاد خود را نسبت به مشکلات موجود در زمینه عکاسی از سطح شهر بیان کرده‌اند. زندی این موضوع را از دیدگاه دیگری نیز روایت می کند: «شرایط جوری شده که پیاده راه رفتن و همراه داشتن دوربین در سطح شهر تبدیل به یک کار سخت شده است. وقتی شما در خیابان یا پیاده‌رو مشغول عکاسی هستید، مجبورید به همه توضیح بدهید، حتی عابران پیاده. افراد مختلف مرتب از شما می‌پرسند برای چه عکاسی می کنی، موضوع عکس‌هایت چیست، یا چرا از این مکان عکاسی می کنی؟ در حالی که وقتی یک لبوفروش بخشی از پیاده‌رو را به خود اختصاص داده کسی از او نمی‌پرسد چرا اینجا ایستاده است! متاسفانه همه به خودشان اجازه می‌دهند از شما سوال بپرسند و این دخالت‌ها عکاسی از فضاهای خارجی را ضعیف و عکاس را خسته می کند.»

یکی دیگر از دلایل این عکاس سرشناس برای اجتناب از پیاده‌روی آلودگی هواست: «آلودگی هوا و تبعات آن، حساسیت من را به این موضوع زیاد کرده و به همین دلیل وقتی به پیاده‌روی در شهری مانند تهران فکر می کنم با یادآوری مشکلاتی که ممکن است در اثر تنفس هوای آلوده برایم به وجود بیاید، رغبتم هم برای پیاده‌روی از بین می‌رود.»

پیاده‌روها، سوژه عکاس‌ها

زندی در ادامه به این سوال که پیاده‌روها به عنوان موضوعی مستقل چقدر مورد توجه عکاسان قرار گرفته‌اند، چنین پاسخ می‌دهد: «به هر حال پیاده‌روها بخش یا قسمتی از صحنه‌ای هستند که برخی اتفاق‌ها در آن‌ها رخ می‌دهند. بنابراین وقتی عکاسی در خیابان یا بیرون از یک محیط بسته در حال کار است، حتما بخشی از پیاده‌رو هم در کادر او دیده می‌شود. البته من نمی‌دانم در دنیا چقدر پیاده‌روها به عنوان یک موضوع مستقل مورد توجه عکاسان قرار گرفته‌اند و آیا عکس‌هایی داشته‌ایم که پیاده‌رو، سوژه مستقل عکاس بوده باشند یا نه، اما در کشور خودمان عکاسانی داریم که عکاسی خیابان کار می کنند.»

فوکوس

۱۲۰ سال پیش، برابر با بیستم دسامبر ۱۸۹۶ میلادی، آلفرد برنهارد نوبل، شیمی‌دان و مهندس شهیر سوئدی در شهر سانرمو ایتالیا درگذشت. نوبل عمده شهرت خود را به اختراع دینامیت مدیون است. او بعدها برای جبران اختراع این ماده منفجره، دارایی‌اش را وقف اهدای جایزه سالانه به کسانی کرد که به بشریت خدمتی بزرگ کرده باشند. عنصر شیمیایی «نوبلیم» به احترام او نام‌گذاری شده است.

حرف روز

مادر آزرده، خشونت علیه زنان و نقش آگاهی

محمدرضا نیک‌نژاد
آموزگار

بازیگوشی‌های پسربچه پرانرژی و سرو زبان‌دار به راه بود. شیرین‌کاری‌های زبانی و رفتاری‌اش لبخند بر چهره مادر می‌انداخت و لحظه به لحظه بر عمرش می‌افزود. می گفت جاهای خالی زندگی‌ام را همین وُروجک پر کرده است؛ خوش سر و زبانی‌اش به او رفته و البته چهره و قد و بالایش. با گفتن این سخن، غم بر چهره‌اش نشست. گفت خیلی دوستش داشتم. از دستم درآوردندش! عاشقش بودم و به خاطرش در برابر پدر و مادر و همه ایستادم. قید همه چیز را زدم، حتی خودم را! با همه چیزش ساختم. بداخلاقی‌هایش، مستی‌هایش، رفیق‌بازی‌هایش و حتی خیانت‌هایش! سال‌ها پنهان‌کاری کردم. نمی‌خواستم کسی بوی ناخوشی زندگی‌مان را حس کند. سردی چندسال پایانی‌اش کوهی بر دلم بود و فشاری چندین تُنی بر قلبم، اما باز دوستش داشتم! به خاطرِ کارش هفته به هفته خانه نبود و روزهای بودنش نیز باز هم نبود! یار و یاور و مونس تنهایی‌های من این پسر بود و هست. همه بدی‌هایش را به خاطر عشقش یا نمی‌دیدم یا توجیه می کردم، اما واپسین رفتارش... ماه‌ها بود که با یکی از همکارانش زندگی مشترک داشت و من ساده‌دل هر بار گمان می کردم که در مسافرت کاری است! دیگر نتوانستم تاب بیاورم و باز هم تمام‌قد جلوی خانواده‌ام ایستادم! درخواست طلاق کردم. عکس پروفایل آن خانم را نشان‌مان داد و با اندوهی سنگین و آهی سرد گفت که همه می گویند من از او زیباترم! و با ریشخندی از شرم پرسید: «چنین است!؟» لابه‌لای درددل‌هایش چندین‌بار با افسوس گفت اگر قانون را می‌دانستم روزگارم این نبود! اما تلخی داستان مادر و پسربچه شیرینش آن‌جا زهرآگین شد که پسر، ابزار فشار پدر شده بود و راهی برای آزار زن دلداده و مادر مهربان. مرد با این شرط طلاق را پذیرفته بود که تا سن قانونی بچه، مادر حق ازدواج نداشته باشد وگرنه بچه را از او خواهد گرفت! اکنون مادر و بچه تنها زندگی می کنند اما پدر...

این روزها همزمان است با سالروز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان و همچنین پویش ملی کارزار «منع خشونت خانگی». در این روزها برخی از کنشگران حقوق زنان با برگزیدن بازه زمانی آذر ۹۵ تا آذر ۹۶ در پی افزایش تلاش برای از میان برداشتن شکل‌های گوناگون خشونت خانوادگی علیه زنان هستند. از این‌رو، شنیدن این داستان تلخ به‌عنوان شکلی دیگر از هزاران شکل خشونت علیه زنان، می‌تواند انگیزه‌ای شود برای تلاش‌افزایی در راستای کاهش ستم‌های قانونی، فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی علیه زنان. اما به گواه تاریخ، دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی مانند نوع سیاسی‌شان پیامد خواست اکثریت شهروندان است. ناگفته پیداست که تا خواست جمعی نباشد، تغییری پدید نمی‌آید. اگر هم دگرگونی‌ها بر جامعه تحمیل شود، پس از اندک‌زمانی یا قانون‌های پیشین باز خواهند گشت یا تنها روی کاغذ می‌مانند و آنها به سویی می‌روند و مردم به دیگر سو! یگانه راه رسیدن به دگرگونی، چه در حقوق و چه در نگاه شهروندان، آموزش و آگاه‌سازی است. تا شهروندان احساس دیگرگون شدن را نداشته باشند و تغییر در ذهن‌ها شکل نگیرد، بی‌گمان خواستی برای تغییر پدیدار نمی‌شود. از این‌رو، پیشنهاد می‌شود که دست‌اندرکاران کارزار منع خشونت خانوادگی علیه زنان بیش از هر کنش دیگری در پی آگاه‌سازی زنان باشند. شاید روزی که گام‌های آگاهی‌رسانی برداشته شود، مادرِ داستان تلخ ما نیز پس از سال‌ها آزردگی بتواند هم زندگی تازه و شادِ خودش را داشته باشد و هم کودک دوست‌داشتنی و بی‌گناهش را؛ شاید!

روایات و حکایات

ارزش ذاتی

یک سخنران معروف در مجلسی که ۲۰۰ نفر در آن حضور داشتند، یک اسکناس ۱۰۰ دلاری از جیبش بیرون آورد و پرسید: «چه کسی مایل است این اسکناس را داشته باشد؟» دست همه حاضرین بالا رفت. سخنران گفت: «بسیار خب، من این اسکناس را به یکی از شما خواهم داد ولی قبل از آن می‌خواهم کاری بکنم.» سپس در برابر نگاه‌های متعجب، اسکناس را مچاله کرد و پرسید: «چه کسی هنوز مایل است این اسکناس را داشته باشد؟» و باز هم دست‌های حاضرین بالا رفت. این بار مرد، اسکناس مچاله شده را به زمین انداخت و چند بار آن را لگدمال کرد و با کفش خود آن را روی زمین کشید. بعد اسکناس را برداشت و پرسید: «خب، حالا چه کسی حاضر است صاحب این اسکناس شود؟» و باز دست همه بالا رفت. سخنران گفت: «با این بلاهایی که من سر اسکناس آوردم، از ارزش اسکناس چیزی کم نشد و همه شما خواهان آن هستید. در زندگی واقعی هم همین طور است، ما در بسیاری موارد با تصمیماتی که می گیریم یا با مشکلاتی که روبه‌رو می‌شویم، خم می‌شویم، مچاله می‌شویم، خاک‌آلود می‌شویم و احساس می کنیم که دیگر پشیزی ارزش نداریم، ولی این گونه نیست و صرف نظر از این که چه بلایی سرمان آمده است هرگز ارزش خود را از دست نمی‌دهیم و هنوز هم برای افرادی که دوستمان دارند، آدم با ارزشی هستیم. به یاد داشته باشید که ارزش ذاتی قابل فراموشی و لگدمال شدنی نیست.»

داستان پنجره!

استاد فیزیک اولین دانشجو را برای پرسش فرا خواند: «شما در قطاری نشسته‌اید که با سرعت ۸۰ کیلومتر بر ساعت حرکت می کند. ناگهان شما گرمازده شده‌اید، حالا چه کار می کنید؟» دانشجو جواب داد: «من پنجره کوپه را پائین می کشم تا باد بوزد.» پروفسور با لبخندی بر لب سوال اصلی خود را پرسید: «بسیار خب. حالا که شما پنجره کوپه را باز کرده‌اید، لازم است موارد زیر را محاسبه کنید: محاسبه مقاومت جدید هوا در مقابل قطار؟ تغییر اصطکاک بین چرخ‌ها و ریل؟ و اینکه آیا در اثر باز کردن پنجره، سرعت قطار کم می‌شود و اگر آری، به چه اندازه؟» دانشجو که قادر به حل این مسأله نبود، سرافکنده جلسه امتحان را ترک کرد. این بلا سر ۲۰ دانشجوی بعدی هم آمد. پروفسور آخرین دانشجو را برای امتحان فرا خواند و سئوال خود را مطرح کرد. دانشجو پاسخ داد: «من کتم را در می‌آورم.» پروفسور اضافه کرد: «هوا خیلی گرم است.» دانشجو: «ژاکتم را هم در می‌آورم.» پروفسور: «هوای کوپه مثل حمام سونا داغ است.» دانشجو: «هرچه لباس در تنم است را بیرون می‌آورم.» پروفسور: «در کوپه شما چند خانم نجیب و غریبه حضور دارند و طبیعتاً نمی‌توانید مقابل آن‌ها همه لباس‌های خود را در آورید.» دانشجو: «آقای پروفسور، این دهمین بار است که من در امتحان شفاهی فیزیک شرکت می کنم و اگر قطار مملو از خانم‌های نجیب و غریبه باشد هم من آن پنجره لعنتی را باز نمی کنم!»

دعوت

شما بنویسید
ما منتشر می کنیم

صفحه آخر «شهروند»، در راستای سیاست‌های کلان روزنامه مبنی بر مشارکت هرچه ملموس‌تر مخاطبان در روند تهیه محتوا و برقراری یک ارتباط دو سویه میان رسانه و مخاطب، طرح دعوت مخاطبان برای به اشتراک گذاشتن «تجربیات شخصی در حیطه زیست اجتماعی» را به اجرا می گذارد.

این طرح در نخستین گام خود ذیل محورهایی چون زندگی اجتماعی، فعالیت‌های مدنی، آداب معاشرت جمعی و... با طرح موضوعاتی مشخص، مخاطبان روزنامه را به مکتوب کردن تجربیات عینی خود دعوت می کند. در حقیقت صفحه آخر روزنامه شهروند تصمیم دارد با اختصاص فضایی مشخص جهت انتشار این مکتوبات، از جایگاه متکلم وحده فاصله گرفته و زمینه مشارکت عملی مخاطبان در روند تولید محتوا را عینیت ببخشد.

صفحه آخر «شهروند» حق خود را برای حک و اصلاح مطالب رسیده محفوظ می‌داند. مخاطبان به شرط خدشه‌دار نکردن ارزش‌های عرفی و شرعی حاکم بر جامعه، در طرح دیدگاه‌های خود - هرچند با سلایق دست‌اندرکاران روزنامه در تضاد باشد - آزاد هستند.

در آینده مطالب منتخب و چاپ شده، توسط روزنامه شهروند در قالب یک کتاب منتشر خواهد شد.

سومین دعوت:
خاطرات سفر!

در پی پایان مهلت دومین دعوت صفحه آخر روزنامه شهروند (با موضوع شهر و محله من)، در سومین دعوت از شما مخاطبان همیشگی صفحه آخر می خواهیم خاطره، نکته، داستان و یا هر آنچه که در سفرهای داخلی و خارجی خود تجربه کرده‌اید و فکر می کنید برای مخاطبان روزنامه آموزنده، جالب و خواندنی است، بنویسید و بفرستید تا در همین صفحه آن را با نام خودتان منتشر کنیم.

علاقه‌مندان به مشارکت می‌بایست متن‌های خود (بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ کلمه) را به صورت تایپ شده به آدرس ایمیل صفحه آخر ارسال کنند. مطالب دریافتی در صورت تایید محتوایی با درج نام نویسنده منتشر شده و بدیهی است اولویت انتشار با مطالبی خواهد بود که زودتر دریافت شوند.

safhehakhar@shahrvand-newspaper.ir